



فهرست مطالب

۲.....	مقدمه
۲.....	دلیل صحت کلب دارای منافع جدیده
۲.....	شمول روایات مانعه از بیع نسبت به سایر معاوضات
۲.....	ادله و وجوه شمول نسبت به سایر انواع تکسب
۳.....	وجه اول: تنقیح مناط از روایات
۳.....	تفاوت باب عبادات و معاملات در تنقیح مناط
۳.....	وجه دوم الغاء خصوصیت از لفظ بیع
۳.....	وجه سوم: کاربرد ثمن در غیر باب بیع
۳.....	استثنا فقها از حکم عدم جواز بیع کلب: جواز بیع به قصد اتلاف
۴.....	دلیل استثنا: وجود منفعت در اتلاف
۴.....	رد دلیل جواز بیع به قصد اتلاف
۴.....	وجوه صحت معامله جهت اتلاف کلاب مضر
۴.....	راه حل اول: قرارداد جعاله جهت اتلاف کلاب مضر
۴.....	راه حل دوم: بیع حق تحجیر
۵.....	رد راه حل دوم
۵.....	بحث اخلاقی



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در قسم چهارم از کلابی بود که دارای منافع عقلایی جدیدی هستند که در اعصار قدیم متداول نبوده مانند سگ‌هایی که جهت کشف جرائم یا مواد مخدر پرورش داده می‌شوند و در کلمات فقها و همچنین در کتاب مکاسب به این قسم اشاره نشده است.

دلیل صحت کلب دارای منافع جدیده

بر صحت بیع این نوع کلاب و جوهی در جلسات قبل بیان شد که عمده دلیل آن این است که در بین روایاتی که به طور مطلق ثمن کلب را سحت می‌دانست، روایت معتبری وجود نداشت و اطلاقات از این حیث تام نبود و از طرف دیگر از روایاتی که منع از بیع کلب غیر صید کرده‌اند، تنقیح مناط می‌شود و در واقع عدم صحت بیع آن‌ها به خاطر عدم وجود منفعت عقلایی و یا منفعت محلله در زمان ائمه بوده است و عنوان موضوعیت ندارد.

شمول روایات مانعه از بیع نسبت به سایر معاوضات

سؤال مهمی که در باب بیع کلاب مطرح شده است و غیر باب کلاب هم مطرح می‌شود این است که روایاتی که منع از بیع می‌کنند و یا ثمن آن‌ها را سحت به شمار می‌آورند جدای از ادله دیگر مانند سیره یا اجماع، چه اقتضایی دارند؟ آیا سایر انواع تکسب را مانند جعاله یا مصالحه را نیز شامل می‌شوند یا خیر و فقط اختصاص به باب بیع دارند؟ ظاهر کلمات فقها این است که هرچند ظهور اولیه روایات، بیان منع بیع است اما این منع شامل سایر انواع معاملات هم می‌شود و ذکر بیع از باب ابرز مصادیق هست و به نظر ما هم بعید نیست این نظریه شمول صحیح باشد.

ادله و وجوه شمول نسبت به سایر انواع تکسب

برای این شمول و جوهی در کلمات فقها بیان شده است.



وجه اول: تنقیح مناط از روایات

دلیل و وجه اولی که بر شمول ذکر شده است به‌ویژه با رویکردی که در این مسئله وجود دارد، این است که موضوع اصلی در روایات مانع عنوان ما لا منفعة محلله فیه است و این منع به خاطر این است که در موارد و مصادیقی که منع شده است منفعت عقلایی محلله وجود نداشته است و وقتی چیزی منفعت عقلایی محلله نداشته باشد سایر انواع تکسب هم بر آن باطل است و روایات شامل سایر انواع تکسب مانند اجاره یا مضاربه هم می‌شود.

تفاوت باب عبادات و معاملات در تنقیح مناط

نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است این است که در باب عبادات به دلیل توقیفی بودن ادله و عدم وقوف به مصالح و مفاسد در باب عبادات، تنقیح مناط کردن از ادله بسیار سخت و دشوار هست به خلاف باب معاملات، چون معاملات از امور عقلایی است و مصالح و مفاسد در این باب اکثراً قابل درک است، تنقیح مناط کردن با کمک ارتکازات عقلایی در این باب امر ساده‌ای است.

وجه دوم الغاء خصوصیت از لفظ بیع

وجه دیگری که در اینجا وجود دارد این است که حتی اگر تنقیح مناطی را که در وجه اول بیان شد نپذیریم، می‌توان از لفظ بیع در روایات الغاء خصوصیت کرد و بگوییم روایات شامل سایر انواع تکسب هم می‌شود.

وجه سوم: کاربرد ثمن در غیر باب بیع

وجه دیگری هم که برای شمول می‌توان بیان کرد این است که عبارت ثمن که در روایات آمده است مختص به باب بیع نیست و در سایر انواع تکسب مثل مضاربه هم کاربرد دارد و فی‌الجمله قرینه و دلیلی بر شمول سایر انواع تکسب می‌شود.

استثنا فقها از حکم عدم جواز بیع کلب: جواز بیع به قصد اتلاف

نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است این است که فقها بیع سگ‌های ولگرد را به قصد اتلاف آن‌ها را از حکم عدم جواز بیع این نوع کلاب استثنا کرده‌اند و در این مورد قائل به جواز شده‌اند.



دلیل استثنا: وجود منفعت در اتلاف

وجه و دلیلی که برای استثنا ذکر شده است این است که هرچند این نوع کلاب دارای منفعت نیستند ولی در بیع آنها جهت جمع‌آوری و اتلاف آنها منفعت وجود دارد و آن منفعت جلوگیری از ضرری است که آنها دارند و این منفعت تصحیح‌کننده بیع هست.

رد دلیل جواز بیع به قصد اتلاف

آنچه در باب بیع شرط صحت معامله است وجود منفعت در اعیان است نه اینکه جمع‌آوری آن به قصد اتلاف منفعت داشته باشند پس صحت بیع در این مورد خلاف قاعده و صحیح نیست.

وجوه صحت معامله جهت اتلاف کلاب مضر

برای تصحیح معامله جهت اتلاف کلاب مضر دو راه‌حل بیان شده است.

راه‌حل اول: قرارداد جعاله جهت اتلاف کلاب مضر

هر چند بیع این کلاب به قصد اتلاف صحیح نیست اما می‌توان برای جلوگیری از ضرر این نوع کلاب، قرارداد جعاله بر اتلاف این نوع کلاب منعقد کرد؛ و عقد جعاله در این موارد صحیح است چون در واقع متعلق عقد جعاله این کلاب که منفعت ندارند نیست بلکه عمل انسان در اتلاف کلاب مضر است که دارای ارزش عقلایی است و مالیت دارد.

راه‌حل دوم: بیع حق تحجیر

راه‌حل دومی که بیان شده است این است که بگوییم هرچند این کلاب مضر در ملکیت شخصی نیست تا بخواهد آنها را بیع کند اما به واسطه اینکه قبل مضر بودن در ملک انسان بوده مثلاً دارای منفعت محلله بوده اما به جهت ابتلا به هاری دیگر منفعت محلله ندارد، اما شخص نسبت به آنها یک نوع حق تحجیر دارد و می‌تواند حق تحجیر خود را معامله کند. البته این در مورد کلابی است که بتوان حق تحجیر برای آنها در نظر گرفت.



رد راه حل دوم

این راه حل دوم در صورتی صحیح است که بگوییم روایات مانعه از بیع شامل حق تحجیر نمی شود اما این مطلب صحیح نیست و ظهور ادله در این است که شامل حق تحجیر هم می شوند.

بحث اخلاقی

. دو سه جمله ای از نهج البلاغه بخوانیم این کلامی است که در بخش خطب خطبه دویست و بیست است «و من کلام له ع فی وصف السالک الطریق الی الله سبحانه: قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطْفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبَرَقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ وَ ثَبَّتَتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةٍ يَدْنُهُ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ»^۱ البته خطبه کوتاهی است یا اینکه بخشی از خطبه است که تقطیع شده است این خطبه از غرر الحکم آمدی نقل شده است که خیلی جمله ظریف و زیبایی است که گاهی مرحوم شهید مطهری این را می خواندند این طور دارد فی وصف سالک طریق الی الله. این در توصیف انسانی است که سلوک الی الله را انجام می دهد از ویژگی های این انسان سالک این است که قد احياء عقله و اَمَاتَ نَفْسَهُ. انسان رستگار و سعادتمند کسی که عقل را زنده کرده و نفس را میرانده است که مقصود از این عقل، عقل عملی و حکمتی است که در مسیر سعادت به کار برده می شود عقل هم فهم و فتانتی است که در مسیر اصلی زندگی به کار گرفته شده است. فهم و فتانت یک حقیقتی است که در وجود انسان ها هست ولی نکته مهم این است که در کجا به کار گرفته بشود. هوش و استعداد و فهم و فتانت گاهی در مسیر کشف قوانین عالم به کار گرفته می شود و گاهی در مسیر شیطنت به کار گرفته می شود که طبق روایات در این صورت عقل نیست. عقل همان قوه و استعدادی است که در مسیر حیات جاویدان و حیات ابدی گرفته شده انسان سعادتمند و سالک الی الله کسی است که عقل را زنده کرده و نفس را که همان نفس اماره باشد میرانده است. اینکه تعبیر احياء از این طرف و اَمَاتَهُ از آن طرف می کنند علتش این است که در طبع انسان این است که به عکس است وقتی انسان به طبع عادی و مادی واگذار بشود عقلش می میرد و نفس اماره او کاملاً هوشیار و زنده حرکت می کند این یک حرکت مدبرانه ای می خواهد که انسان برای سعادت قصه را به عکس بکند و عقل و توانمندی خودش را در آن امری که مایه سعادت خود او هست به کار بگیرد آن را زنده بکند و نفس را بمیراند. حتی دق جلیله و لطف غلیظه، آن قدر تمرین می کند و ممارست دارد در احياء و اَمَاتَهُ نفس که به اینجا می رسد یعنی این

^۱ - نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص، ۳۳۸.

امری نیست که با یک بار قصه تمام بشود کسی می‌تواند رستگار بشود که دائم این احیاء و اماته را در برنامه زندگی خودش بگنجانند یک حرکت استمراری لازم است یک باره انجام نمی‌شود. احیاء عقله و امات نفسه حتی دق جلیله و لطف غلیظه. آن قدر تمرین کرده که دو چیز اتفاق افتاده یکی دق جلیله و یکی لطف غلیظه. این دو جور معنا شده گاهی می‌گویند دق جلیله به بدن اشاره دارد و لطف غلیظه به اخلاق اشاره دارد، آن قدر عقل را احیاء است تا اینکه بدن او لاغر شده و اخلاق تند او نرم و ملایم شده «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَاقْتُلْنَا لَأَنْفُسًا مِنْ حَوْلِكَ» آل عمران/۱۵۹. آن فضل و غلظت اخلاقی که در انسان هست لطیف شده یا اینکه هر دو اشاره به امر اخلاقی دارد انسان تندی‌هایی دارد و سرکشی‌ها و غلظت‌هایی در طبع هست که باید با احیاء عقل و اماته نفس اماره به طور مستمر این تندی‌ها مبدل به نرمی بشود و خشونت‌های اخلاقی و کدورت‌های اخلاقی مبدل به ظرافت و لطافت بشود فرقی نمی‌کند دق جلیله هم روحش اشاره به بحث معنوی و اخلاقیست. به هر حال آنچه حضرت در این کلام شریفشان می‌فرمایند این است که اگر بخواهید این راه را طی بکنید باید یک احیاء و اماته دائمی در برنامه شما باشد. تا کدورت‌ها و غلظت‌های اخلاقی در وجود شما کشته بشود و این چیزی نیست که یک باره انجام بگیرد دائم باید کارکرد غلظت‌های اخلاقی همان کبر است عجب است و همه چیزهایی که در اخلاق مطرح هست دائم باید عقل را احیاء کرد و نفس را میراند حتی دق جلیله و لطف غلیظه و برق له لامع کثیر البرق و فآبان له الطریق و سلک به السبیل، این مرحله بالاتر از انسان سالک برنامه یک برنامه مجاهده‌ای دارد که احیاء و اماته باشد احیاء عقل و اماته نفس پیرو این برنامه سازندگی و تهذیب نفس اخلاق آدمی اخلاق لطیفی خواهد شد و روح او روح لطیفی خواهد شد که از این کدورت‌های اخلاقی فاصله گرفته اگر جلوتر بیاید خبرهای جدیدی در زندگی او رخ می‌دهد و اتفاق می‌افتد که این مرحله عرفانی تر قصه است و برق له لامع کثیر البرق، آن وقت اگر جلو آمد جهش‌هایی در زندگی او پیدا می‌شود برق‌هایی در وجود او می‌جهد که خیلی ارزش دارد عرفا روی بارقه‌ها و لوامع و آن بیداری‌های ناگهانی که در دل انسان‌ها پیدا می‌شود و ناگهان در وجود انسان‌ها تحولات جدی ایجاد می‌کند خیلی توجه دارند و همه هم به اینجا نمی‌رسند کار دشواری است اگر کسی احیاء عقل کرد و اماته نفس کرد و اخلاق خود را پاک کرد آن وقت این جام روشن آماده می‌شود که نوری در او بتابد تا این تابش انوار الهی است که چیزی بالاتر از مرحله تهذیب اخلاقی است این بیان بیشتر به آنچه عرفا ذکر می‌کنند و مرحوم علامه طباطبایی در بحث محبت به آن اشاره کرده تناسب دارد ما یک نوع تهذیب اخلاقی خیلی ارزشمند داریم که بر اساس ریاضت‌ها و دقت‌های این‌طور است که غیبت نکند حسادت نوزد و امثال این‌ها ولی یک چیز بالاتری وجود دارد که وجودی مشتعل به نور الهی بشود این شعله نور الهی او را از خیلی چیزها مصون کرده یک عشق در وجود او متجلی شده این خیلی ارزش دارد این جمله شریفه اشاره به این دو مرحله دارد احیاء عقله و امات



نفسه حتی دق جلیله و لطف غلیظه، این تهذیب اخلاقی است و برق، یک مرحله بالاتری است که بعد عرفانی دارد و برق له لامع کثیر البرق، یک برق در دل او می‌جهد که کثیر البرق است نور الهی است که در وجود او مشتعل می‌شود این محبت الهی است این مرتبه عالی تهذیب نفس و اصلاح شخص است فأبان له الطريق و سلک بها السبیل این همان نوری است که نور هم یمشی بین ایدیم در قیامت می‌شود فأبان و له الطريق و سلک بها السبیل. این نوری زندگی او را روشن می‌کند و راه را به او نشان می‌دهد و او را در مسیر به جلو می‌برد و تدافعتہ الابواب الی باب السلامة، خیلی جمله قشنگی است شما فرض بگیرید شخصی در جایی قرار گرفته که صد راه و در تا در اطراف او هستند که یک در راه نجات است و همه این‌ها مثل هم هستند کسی که لطف الهی او را همراهی نکند احتمال اینکه راه را پیدا نکند خیلی است این درهای مثل هم است و متحیر است که باید چه کرد. ولی می‌گوید آدمی که اهل خودسازی و تهذیب نفس بود و این برق الهی در وجود او جهید این آدم تدافعتہ الابواب الی باب السلامة، خود درها او را به باب سلامت هدایت می‌کنند یعنی مثل اینکه در بی‌ربطی که می‌رود خود در او را به آن طرف پرت می‌کند خود درها به روی او بسته می‌شود جز باب سلامت. تدافعتہ الابواب الی باب السلامة این نور او را هدایت می‌کند به گونه‌ای که این درها هم به کمک او می‌آیند در ضلالت که می‌رود خود در ضلالت او را آن طرف می‌پراند و چراغ قرمزی روشن می‌کند. این همان لطف الهی است که بعد از مسیر سلوک نفسانی و سلوک عرفانی پیدا می‌شود آدمی که مرد این میدان بود و در این صحنه کارزار «أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبُرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ» «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» طلاق/۲، این تقوای عالی‌ای است که «وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» طلاق/۳، یک روشنایی پیدا می‌کند که راه را پیدا می‌کند علی‌رغم این همه ضلالت‌های بازی که جلوی چشم کسی هست خدا به او کمک می‌کند رسیدن به این نور الهی نیاز به تلاش و مجاهدت دارد.